

گی، استریت، و چراپی اش

گی، استریت، و چرایی اش

گرایش جنسی بر اساس داده‌های علمی

انتشار دوم

سیمون لی وی

انتشارات دانشگاه آکسفورد

فهرست

پیشگفتار دومین انتشار

پیشگفتار

- 1 . گرایش جنسی چیست؟
- 2 . چرا به زیست شناسی نیاز داریم؟
- 3 . چارچوب یک نظریه
- 4 . کودکی
- 5 . ویژگی‌های شخصیتی همجنسگراها و دگرجنسگراهای بزرگسال
- 6 . نقش هورمون‌های جنسی
- 7 . مغز
- 8 . تن
- 9 . تأثیر برادر بزرگ‌تر
- 10 . ورای همجنسگرایی و دگرجنسگرایی
- 11 . نتیجه‌گیری

یادداشت‌ها

فرهنگ لغات و اصطلاحات

کتاب‌شناسی

فهرست نویسنده

فهرست موضوعی

پنج سالی که از انتشار این کتاب می‌گذرد شاهد پیشرفت‌های بسیاری در درک ما از گرایش جنسی بوده است. تبارشناسان مولکولی¹ به شناسایی «ژن همجنسگرا» نزدیک‌تر شده‌اند. دانشمندان مغز² با عمقی بیش از پیش در عصب‌نگاشته‌های³ زمینه‌ساز کشش جنسی، کندوکاو کرده‌اند. روانشناسان چشم‌انداز روشن‌تری از ویژگی‌های شناختی⁴ و شخصیتی⁵ که همجنسگراها⁶ را از دگرجنسگراها⁷ مجزا می‌کند، داده‌اند. همچنین، کمک کرده‌اند بفهمیم یک ویژگی خلاف غریزه‌ی رایج، مانند همجنسگرایی، چگونه می‌تواند نسل‌ها دوام بیاورد، و چرا در بسیاری از فرهنگ‌های بشری، همجنسگرایی وجود دارد. برای افزودن این یافته‌ها به متن حاضر، به بیش از ۱۷۰ مقاله‌ی پژوهشی که از انتشار نخست این کتاب تا کنون منتشر شده‌اند، اشاره کرده‌ام.

مطالعات اخیر، در کل، حامی نظریه‌ای هستند که تفاوت‌های همجنسگراها با دگرجنسگراها را بسیار گسترده‌تر از سمت و سوی احساسات جنسی ایشان می‌داند. مسلم است که گی‌ها⁸ با لزیب‌ها⁹ نیز تفاوت‌های بسیار دارند اما در کل، همجنسگرایی جزو مجموعه‌ی ویژگی‌های جنسیت‌ناهنجار¹⁰ قرار دارد، همانطور که دگرجنسگرایی جزو مجموعه‌ی ویژگی‌های جنسیت‌هنجار¹¹ است. این «دسته‌بندی‌ها» که تفاوت‌ها را مشخص می‌کند، به این خاطر پدید آمده‌اند که تمایزهای جنسی¹² مغزی میان کودکانی که در بزرگسالی همجنسگرا خواهند بود، در مقایسه با کودکان همجنس و هم‌سن دگرجنسگراشان، در مسیر متفاوتی پیش می‌رود. گوناگونی ژن‌ها، هورمون‌های جنسی، و کنش و واکنش آنها بر روی مغز در حال رشد، باعث انشعاب گرایش‌های جنسی گوناگون می‌شود.

باید گفت برخی از یافته‌های اخیر به سمت و سوهای جالب و تازه اشاره دارند. برای مثال، هرچه می‌گذرد شواهد بیشتری حاکی از تأثیرپذیری گرایش جنسی از فرایند اپی‌ژنتیک¹³ پیدا می‌شود. پروسه‌ی اپی‌ژنتیک شامل آن دسته تغییرات شیمیایی است که در ژنوم¹⁴ روی می‌دهد تأثیری در توالی پایه‌ی خود DNA – یعنی «حروف» کد ژنتیک ندارد.

پژوهش‌های زیادی نیز در مورد «تأثیر برادر بزرگ‌تر» انجام شده – گفته می‌شود احتمال این که پسرهایی که برادر بزرگ‌تر دارند، در بزرگسالی گی باشند، بیشتر است. پژوهشگران کانادایی اعلام کرده‌اند که به علل زیست‌شناسیک این تأثیر نزدیک می‌شوند.

¹ Molecular Geneticists

² Brain scientists

³ Neural writings

⁴ Cognitive traits

⁵ Personality traits

⁶ Homosexual (Gay men, Lesbian women)

⁷ Heterosexual (slang: Straight)

⁸ Gay

⁹ Lesbian

¹⁰ Gender-atypical Traits

¹¹ Gender-typical Traits

¹² Sexual differentiation

¹³ Epigenetic

¹⁴ Genome

مهم‌تر از همه اما این که کم‌کم معلوم می‌شود کشش جنسی محدود به «همجنسگرایی» و «دگرجنسگرایی» نیست. اخیراً توجه پژوهشگران حوزه‌ی زیست‌شناسی جلب شده است به دوجنسگرایی¹⁵، و پی‌گرایشی جنسی¹⁶، کشش جنسی به گروه‌های معین سنی گوناگون، و نیز گونه‌های مختلف همجنسگرایی که در زبان محاوره با نام‌های «بوچ¹⁷»، «فم¹⁸»، «تاپ¹⁹»، «بات²⁰» شناخته می‌شوند، و نیز هویت تراجنسی²¹، که برخی ویژگی‌های مشترک با همجنسگرایی دارد؛ به همین خاطر، فصل تازه‌ای را به کتاب افزوده‌ام به نام «ورای همجنسگرایی و دگرجنسگرایی» (فصل ۱۱)، که بر دیگر جنبه‌های مهم جنسی و جنسیتی تمرکز دارد.

دانشگاه لتبریج²²، آلبرتا²³، هر چند سال یک‌بار کنفرانسی تحت نام «معضل‌گرایی جنسی» برگزار می‌کند. شمار زیادی از پژوهشگران پیشرو این حوزه در سال ۲۰۱۵ به کنفرانسی که همان سال از سوی پل واسی²⁴، کلی ساچینسکی²⁵، و ژان-بپتیست لیکا²⁶ برگزار شد، حضور یافتند. در کتاب حاضر، به برخی یافته‌ها که در این کنفرانس مطرح شد، اشاره کرده‌ام. قرار است طی سال ۲۰۱۶ شمار زیادی از سخنرانی‌های کنفرانس در نسخه‌ی ویژه‌ای از کتاب به نام *آرشیورفتار جنسی*²⁷ منتشر شوند.

¹⁵ Bi-sexual

¹⁶ Asexual

¹⁷ Butch

¹⁸ Femme

¹⁹ Top

²⁰ Bottom

²¹ Transexual

²² University of Lethbridge

²³ Alberta

²⁴ Paul Vasey

²⁵ Kelly Suschinsky

²⁶ Jean-Baptiste Leca

²⁷ Archives of Sexual Behavior

در آگوست ۱۹۹۱، که به عنوان متخصص علوم عصبی²⁸ با انستیتوی مطالعات بیولوژیک سالک²⁹ در سن دیه گو³⁰ کار می‌کردم، در مجله‌ی دانش³¹ مقاله‌ی پژوهشی کوتاهی منتشر کردم به نام «تفاوت ساختار هیپوتالامیک در مردان دگرجنسگرا و همجنسگرا»³². این مقاله در رسانه‌ها و میان مردم عادی، و نیز در جامعه‌ی علمی محبوبیت زیادی یافت و در پی آن موج تازه‌ای از پژوهش پیرامون این پرسشی قدیمی به راه افتاد که «چه چیزی باعث همجنسگرا یا دگرجنسگرا شدن آدم می‌شود؟».

هیپوتالاموس³³، منطقه‌ای کوچک در پایه‌ی مغز³⁴ است و در تنظیم برخی کشش‌های غریزی، از جمله کشش جنسی نقش دارد. من در طول این پژوهش، از هیپوتالاموس مردان و زنانی که مرده بودند و مورد کالبدشکافی قرار داشتند، نمونه‌برداری کردم. حدود نیمی از مردانی که مورد کالبدشکافی قرار گرفته داشتند، گی بودند. تمرکز خود را بر ناحیه‌ی جلو (ناحیه‌ی قدامی) هیپوتالاموس گذاشتم که گفته می‌شود معمولاً در رفتارهای جنسی که در مردان مشاهده می‌شود، نقش دارد. در این نقطه، مجموعه‌ای عصب، به اندازه‌ی یک دانه برنج، جمع شده و INAH3 نام گرفته، و اندازه‌ی آن در مردان، بزرگ‌تر از زنان است. طی این پژوهش، موفق شدم این تفاوت بنیادین جنسی را تأیید کنم. علاوه بر این اما کشف کردم که به طور معمول، اندازه‌ی INAH3 در مردان همجنسگرا بسیار کوچک‌تر از مردان دگرجنسگرا است. در واقع، در نمونه‌های مورد بررسی من، اندازه‌ی INAH3 مردان همجنسگرا با زنان مشابه بود. این کشف را به این نشانه گرفتم که ممکن است روند زیست‌شناسیک رشد مغزی بر گرایش جنسی مردان تأثیر بگذارد.

مسلم است که نخستین کسی که از جنبه‌ی زیست‌شناسیک به گرایش جنسی اندیشیده باشد، من نبوده‌ام. صد سال پیش از این، مگنوس هیرشفلید³⁵، پزشک و پژوهش‌گر جنسی آلمانی مطرح کرد که رشد مغزی در جنین‌هایی که در آینده گی خواهند شد و جنین‌هایی که استریت خواهند شد، روند متفاوتی را طی می‌کند. یک سال پیش از این که مقاله‌ی تحقیقی خود را منتشر کنم، گروهی هلندی، از یک مجموعه‌ی سلولی دیگر در هیپوتالاموس به نام Suprachiasmatic Nucleus خبر دادند که اندازه‌اش در مردان گی و مردان استریت متفاوت است. در نیمه‌های دهه‌ی هشتاد نیز، ریچارد پیلارد³⁶ روان‌پزشک، از دانشگاه بوستون³⁷ از شواهدی خبر داد که طبق آن، همجنسگرایی در برخی خانواده‌ها به صورت خوشه‌ای³⁸ دیده شده، و احتمال داد شاید ژن این خانواده‌ها بر گرایش جنسی اعضای خانواده اثر گذاشته باشد.

اما گزارش من از بسیاری جهات با گزارش‌هایی که پیش از آن منتشر شده بود، تفاوت داشت. یکی این که در مقایسه با مطالعات پیشین، با مطالعه‌ی ناحیه‌ای از مغز که گفته شده تنظیم غریزه‌ی جنسی را به عهده دارد، به ریشه‌ی مسأله بیشتر نزدیک شده بودم. دیگر این که، بسیاری از مطالعات پیشین طوری از همجنسگرایی یاد کرده بودند که انگار یک اختلال است و غیرطبیعی است و برعکس دگرجنسگرایی را چنان طبیعی در نظر گرفته بودند که انگار نیازی نیست نام‌اش به میان آید. بسیاری از این مطالعه‌ها پیرامون پرسش ناگفته‌ی «گی‌ها چرا/این جور/اند» شکل گرفته است.

²⁸ Neuroscientist

²⁹ Salk Institute for Biological Studies

³⁰ San Diego

³¹ Science

³² A Difference in Hypothalamic Structure Between Heterosexual and Homosexual Men

³³ Hypothalamus - زیر نهنج

³⁴ Base of the Brain

³⁵ Magnus Hirschfeld

³⁶ Richard Pillard

³⁷ Boston University

³⁸ Cluster

گی‌ها هیچ‌جوری نیستند. من خودم گی‌ام و جور خاصی نیستم. البته تفاوت‌هایی میان ما و دیگر آدم‌ها هست که در این کتاب مطرح خواهم کرد. برخی از این تفاوت‌ها، ناچیز و بی‌اهمیت است، و برخی دیگر تأثیرات مهمی بر زندگی افراد می‌گذارد و گی بودن و استریت بودن را به چیزی بیش از مسأله‌ی «عاشق چه کسانی می‌شویم» تبدیل می‌کند.

پژوهش سال ۱۹۹۱ من در مقایسه با پژوهش‌های پیشین، از سوی رسانه‌ها و مردم عادی توجه بیشتری به خود کرد و من دلیل قطعی‌اش را نمی‌دانم. روزی که این پژوهش منتشر شد، در صفحه‌ی اول بیشتر روزنامه‌های معتبر ایالات متحده پوشش خبری یافت و چون من از استعداد‌های محلی به شمار می‌آمدم، روزنامه‌ی سان دیو یونیون-تریبیون³⁹ بیشترین توجه را به مطلب من نشان داد و خبر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که مهم‌ترین خبر همان روز بود را چند ستون پایین‌تر منتشر کرد.

همچنین، در مقایسه با گزارش‌های پیشین، گی‌ها به گزارش من توجه بیشتری نشان دادند. حتی برخی از دانشگاهیان گی با این متن برخورد خصمانه داشتند. به یاد دارم جان دی سسکو⁴⁰، روان‌شناس، از دانشگاه ایالتی سان فرانسیسکو⁴¹، مقاله‌ی من را در یک مصاحبه‌ی تلویزیونی به عنوان «نمونه‌ی دیگری از هوموفوبیا در علم پزشکی» محکوم کرد.

اما به طور کلی، گی‌ها به من می‌گفتند یافته‌های من به احساس خود ایشان به این معنی که «گی به دنیا آمده‌اند» و با استریت‌ها تفاوتی ذاتی دارند، اعتبار بخشیده است. آنها این یافته را نشانه‌ای مثبت می‌دانستند زیرا مردمی که رویکرد همجنسگراستیز دارند معمولاً گی بودن را یک جور شیوه‌ی زندگی و یا انتخاب فردی می‌دانند و آن را یک انتخاب بد به شمار می‌آورند، و یافته‌ی من این رویکرد همجنسگراستیز را رد می‌کرد.

موضع شخص من این است: داده‌های کنونی علمی پشتیبان نظریه‌ای است که گی‌ها و لزبین‌ها را «گونه‌ی متفاوتی از مردم می‌داند که می‌بایست مانند اقلیت‌های نژادی، در مقابل تبعیض، و به‌ویژه تبعیض‌های دولتی، از ایشان محافظت شود. همچنین، معتقدم که حتی اگر گی بودن یک انتخاب شخصی می‌بود، باز هم دلایل بسیاری موجود می‌بود که بر آن اساس می‌بایست گی‌ها از سوی جامعه پذیرفته شده و گرایش ایشان معتبر دانسته شود.

درباره‌ی تأثیرات اجتماعی چنین پژوهش‌هایی در کتابی که پیش‌تر نوشته‌ام، به نام *دانش کوئیر*⁴² (لی‌وی، ۱۹۹۶) به تفصیل توضیح داده‌ام و به جز چند عبارت که در پایان مطلب خواهم آورد دیگر اینجا به آن نمی‌پردازم. در واقع، نیت من این است که یک ربع قرن پس از انتشار مقاله‌ام در مجله‌ی دانش، اینجا به سادگی، ذهنیت موجود در علوم امروز را مطرح کنم.

در پی آن انتشار مقاله، انبوهی از پژوهش‌های تازه انجام شد، البته نه توسط خود من؛ من در ۱۹۹۲ مقام خود در انستیتوی سالک را ترک کردم. از آن زمان تا کنون همچنان به نوشتن و تدریس مشغول بوده‌ام اما همچنان به زمینه‌ی کاری‌ام در آن زمان، وفادار مانده‌ام.

بخش بزرگی از پژوهش‌های تازه‌ی نسل جدید دانشمندان – دانشمندان مغز و اعصاب⁴³، متخصصان غدد درون‌ریز⁴⁴، تبارشناسان⁴⁵، و روانشناسی شناختی⁴⁶ – در آزمایشگاه‌هایی در سراسر ایالات متحده، کانادا، و ماورای بحار انجام شده است.

³⁹ San Diego Union-Tribune

⁴⁰ John De Cecco

⁴¹ San Francisco State University

⁴² Queer Science

⁴³ Neuroscientist

⁴⁴ Endocrinologist

⁴⁵ Geneticist

⁴⁶ Cognitive psychologist

پژوهش من و توجه گسترده‌ای که به خود جلب کرد، انگیزه‌ی بخش بزرگی از این همه پژوهش تازه شد، اما مسلم است که تنها انگیزه نبود.

مثلا، پیلارد⁴⁷، همراه با مایکل بیلی⁴⁸ روانشناس، از دانشگاه نورت‌وسترن⁴⁹، در اواخر سال ۱۹۹۱، تنها چند ماه پس از انتشار مقاله‌ی من در مجله‌ی دانش مطالعه‌ی مهمی در تبارشناسی گرایش جنسی منتشر کرد. پژوهش آنها پیش از انتشار مقاله‌ی من به پایان رسیده بود و به هیچ عنوان تحت تأثیر مقاله قرار نداشت. کار پیلارد و بیلی به مطالعات گسترده‌تری از سوی گروه‌ی پژوهش خود ایشان منجر شد، و تبارشناسان مولکولی⁵⁰ و دیگر متخصصان را به خود جذب کرد.

انبوه مطالعات پژوهشی که از ۱۹۹۱ منتشر شد، روبه‌هم، در تأیید نظریه‌ای است که می‌گوید عوامل زیست‌شناسانه در روند توسعه‌ی گرایش جنسی، هم در زنان و هم در مردان مؤثر است. علاوه بر این، نظریه‌ی معینی را در حوزه‌ی زیست‌شناسی تقویت می‌کنند که می‌گوید ریشه‌ی گرایش جنسی را باید در تقاطعی جستجو کرد که هورمون‌های جنسی با روند رشد مغز برخورد می‌کنند. در این تقاطع‌ها، ذهن در حال رشد ما در معرض میزانی از «مردانگی» و «زنانگی» قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، این نظریه، گرایش جنسی را در چارچوبی گسترده‌تر از جنسیت قرار می‌دهد، اما جنسیتی که دقیقا از جنبه‌ی زیست‌شناسانه‌اش بررسی می‌شود.

نظریه‌ی که می‌گوید واکنش میان هورمون‌های جنسی و مغز جنینی ممکن است در روند رشد گرایش جنسی عامل مهم باشد، نظریه‌ای تازه نیست. در واقع، تا این حد را هیرش‌فیلد در اوایل قرن بیستم مطرح کرد. اما اکنون شواهد لازم برای اثبات این نظریه به دست آمده، و آن شواهد بخش بزرگی از این کتاب را تشکیل می‌دهند.

⁴⁷ Pillard

⁴⁸ Michael Bailey

⁴⁹ Northwestern University

⁵⁰ Molecular Geneticist

در **فصل اول** کتاب حاضر، معنای عبارت‌های گرایش جنسی، همجنسگرایی، دوجنسگرایی، دگرجنسگرایی، گی، استریت مورد بحث قرار می‌گیرد، و بر آنچه ما در مورد رواج گرایش‌های گوناگون جنسی، هم در جامعه‌ی معاصر غرب و هم در فرهنگ‌های دیگر و در دوره‌های تاریخی دیگر می‌دانیم، مروری می‌کند. همچنین به واری‌های ابعاد ثبات گرایش جنسی فرد (زن یا مرد) در طول زندگی‌اش می‌پردازد. استنتاج من البته این است که گرایش جنسی جنبه‌ای پایدار از طبیعت بشر است، و مردم دگرجنسگرا، همجنسگرا، و دوجنسگرا اگر نه در همه‌ی فرهنگ‌ها، اما در بیشتر فرهنگ‌ها حضور داشته‌اند. استنتاج دیگر من این است که ما می‌بایست به گرایش جنسی در مردان و در زنان به گونه‌ای متفاوت بیندیشیم و بدانیم که فشارهای فرهنگی بر چگونگی بیان گرایش جنسی در جامعه‌های مختلف و در دوره‌های گوناگون تاریخی تأثیر عمیق دارد. به عبارت دیگر، آنچه را که می‌خواهیم با ایده‌های زیست‌شناسانه توضیح دهیم، دچار محدودیت است.

فصل دوم کتاب مروری است مختصر پیرامون گرایش جنسی از منظر نظریه‌هایی غیر زیست‌شناسانه، شامل نظریه‌ی سنتی فرویدی متمرکز بر روابط پدرمادر-فرزند، و نظریات رفتارشناسانه، که گرایش جنسی فرد را نتیجه‌ی نهایی یک روند آموزشی به شمار می‌آورند. در این فصل، همچنین به نظر برخی مسیحیان محافظه‌کار، و نیز برخی کنشگران گی که می‌گویند گرایش جنسی یک فرد نتیجه‌ی انتخاب آگاهانه و داوطلبانه‌ی اوست، پرداخته می‌شود. نتیجه‌ای که من می‌گیرم آن است که این نظریه‌ها قادر نیستند توضیحی قانع‌کننده پیرامون گوناگونی گرایش‌های جنسی ارائه دهند. این ناتوانی البته ضرورت جستجوی عوامل زیست‌شناسانه را بیش از پیش روشن می‌کند.

فصل سوم، چارچوب نظریه‌ی زیست‌شناسانه‌ی گرایش جنسی را طرح می‌کند، و آنچه را در خصوص دیگر جنبه‌های شکل‌گیری جنسی، و چگونگی نظم و ترتیب یافتن آن می‌دانیم، توضیح می‌دهد: طی روندی از توالی آبشاری⁵¹، برخوردی میان ژن‌ها، هورمون‌های جنسی، و سلول‌های در حال شکل‌گیری تن و مغز روی می‌دهد. این روند، در مسیر خود به جلو، از جهان بیرون منزوی نیست، یعنی احتمال فعل و انفعال میان تنظیمات زیست‌شناسانه‌ی درون، و عوامل محیطی بیرون نیز موجود است و ممکن است در روند شکل‌گیری افزایش نیز بیاید. در نتیجه‌ی تفاوت‌های ژنتیکی میان افراد، و نیز گوناگونی‌های اتفاقی پروسه‌ی زیست‌شناسانه، و شاید تأثیر بازخوردهای محیط، ممکن است این روند زیست‌شناسانه در افراد مختلف به مسیرهای مختلف بيفتد و به تنوع گرایش‌های جنسی منجر شود.

فصل چهارم این پرسش را مطرح می‌کند که آیا در هنگام کودکی، و پیش از آشکار شدن گرایش جنسی فرد برای خودش و دیگران، میان گی‌ها و استریت‌ها تفاوتی موجود است؟ پاسخ، مثبت است؛ تفاوت هست. با نگاهی به مطالعات گذشته و مطالعات کنونی که روند عبور فرد از کودکی به بزرگسالی را دنبال می‌کنند، توافق نظر بر این است که کودکانی که در بزرگسالی گی خواهند بود، متفاوت‌اند. بچه‌های پیشا-گی، در ابعاد گوناگون در شماری از ویژگی‌های جنسیت‌محور، ناهنجار به نظر می‌آیند و یا با هنجار [فرهنگی اجتماعی] همخوانی ندارند، به این معنا که در مقایسه میان کودکان هم‌جنس، که در بزرگسالی استریت خواهند بود، ویژگی‌های جنسیت‌محور کودکان پیشا-گی شباهت به ویژگی‌های جنس مخالف دارد. این تفاوت‌ها لزوماً آنطور که برخی کلیشه‌های معمول مطرح می‌کنند، نیستند. با این حال، حاکی از آن‌اند که گرایش جنسی تحت تأثیر عوامل فعال در سال‌های اولیه‌ی زندگی کودک است. و از آنجایی که شواهد موجود حاکی از تأثیر عوامل زیست‌شناسانه بر این گونه ویژگی‌های جنسیت‌محور دوران کودکی است، کشف این نکته که کودکان پیشاهمجنسگرا در ویژگی‌های جنسیت‌محور با هنجارهای معمول جنسیتی همخوانی ندارند، با نمونه‌ی زیست‌شناسانه‌ی گرایش جنسی مطابقت دارد. در بزرگسالی چه پیش می‌آید؟ اگرچه بسیاری از کودکانی که ناهمخوانی جنسیتی دارند در بزرگسالی گی می‌شوند، اما در روند رشد، خود را با هنجارهای جنسیتی تطبیق بیشتری می‌دهند. با این حال، چنانچه در **فصل پنجم** مطرح می‌شود، روان‌شناسان شواهد زیادی از تفاوت‌های روانشناختی میان بزرگسالان گی و استریت گرد آورده‌اند. اگر چه نه همه‌ی این تفاوت‌ها، اما شمار زیادی به تفاوت‌های معمول میان زن و مرد برمی‌گردد و این تفاوت‌ها معمولاً چنان‌اند که در مقایسه با مردان

⁵¹ Cascade-like sequence

⁵² Pre-gay children

استریت، مردان گی به سمت [ویژگی‌های جنسیتی] جنس مخالف تغییر جهت می‌دهند. باید گفت این تفاوت‌ها را به سختی می‌توان نتیجه‌ی گی بودن فرد به شمار آورد، بلکه به نظر می‌آید این تفاوت‌ها انعکاس تحولات رشد اولیه‌ی جنسی مغز باشد، که بر «بسته‌ی» ویژگی‌های روانشناختی جنسیت یافته⁵³، از جمله گرایش جنسی، تأثیر می‌گذارد.

فصل ششم، نقش هورمون‌های جنسی در شکل‌گیری گرایش جنسی را بررسی می‌کند. در این فصل آزمون‌هایی را مرور می‌کنم که طی آن پژوهشگران در میزان هورمون‌های جنسی حیوانات، در دوره‌ی شکل‌گیری، مداخله کرده‌اند. این مداخله‌های عامدانه باعث می‌شود حیواناتی که در وضعیت عادی، دگرجنس‌گرا می‌شده‌اند، تمایل به نزدیکی کردن یا جفت‌گیری با حیوانات همجنس خود پیدا کنند. اگرچه این آزمون‌ها را نمی‌توان روی انسان پیاده کرد اما «آزمون‌هایی در طبیعت» موجود است که به نتایج مشابه منتهی می‌شود. همچنین، برخی نشانگرهای کالبدشناسیک، مانند طول انگشت-ناشی از محیط‌های هورمونی که گی‌ها و استریت‌ها پیش از تولد در معرض آن قرار گرفته‌اند- مورد بررسی قرار گرفته‌اند. از این مطالعات می‌توان نتیجه گرفت که در دوره‌ی شکل‌گیری، در انسان نیز مانند حیوان، میزان هورمون‌های جنسی، بر شمار متعددی از ویژگی‌های جنسیت یافته⁵⁴، از جمله گرایش جنسی، تأثیر می‌گذارد.

در **فصل هفتم**، از شواهد تأثیر داشته‌های ژنتیکی فرد بر گرایش نهایی جنسی او حرف می‌زنم. بخش اعظم این شواهد بر اساس مطالعاتی است که روی خانواده‌ها و دوقلوها انجام شده. این مطالعات نشان می‌دهد که ژن بر گرایش جنسی تأثیر دارد و اگر چه این یافته قاطعیت ندارد اما از اهمیت چشم‌گیر برخوردار است. اکنون شواهدی نیز در دست است که نشان می‌دهد «ژن گی» در کدام بخش از ژنوم قرار دارد.

بروز دگرگونی در ژن‌هایی که در توالی دی‌ان‌ای تأثیر ندارند (و به تأثیرات اپی‌ژنتیک معروف‌اند) نیز ممکن است در این روند نقش داشته باشند. مطالعات مولکولی در حیوانات، به‌خصوص در پشه‌ی دروزوفیلا⁵⁵ نیز نشانه‌هایی از این که گرایش جنسی چگونه میزان می‌شود، به دست می‌دهد. دست آخر، به این می‌پردازم که با وجود آن که همجنس‌گراها به نسبت فرزندان کمتری داشته‌اند، ژن‌هایی که منجر به همجنس‌گرایی می‌شود چگونه در جوامع حفظ شده است؛ مکانیسم‌های پرقدرتی در کار است که قادرند تداوم چنین ژن‌هایی را تضمین کنند.

در **فصل هشتم**، به حوزه‌ی کارشناسی خودم برمی‌گردم، یعنی مغز. چندین پژوهش، از جمله پژوهشی که من خود بر روی INAH3 انجام دادم، به تفاوت‌های ساختاری میان مغز مردان گی و مردان استریت اشاره دارد. تفاوت‌های مشابهی نیز در یکی از گونه‌های جانوران تشریح شده – در یک نژاد گوسفند اهلی، اقلیتی از نرهای⁵⁶ آن به دیگر گوسفندان نر تمایل دارند. همچنین، تفاوت‌هایی میان مغز زنان لژیین و زنان استریت گزارش شده است. مغز گی‌ها در مقایسه با مغز استریت‌ها، تنها از نظر شکل ظاهر متفاوت نیست، بلکه کارکرد آن نیز متفاوت است. در این فصل، طیفی از مطالعات کاربردی مورد بررسی قرار می‌گیرد، از جمله یک پژوهش در مورد روال متفاوت فعالیت هیپوتالامی گی‌ها و استریت‌ها هنگامی که ایشان در معرض بوهای قرار می‌گیرند که گمان می‌رود نظیر فرمون‌ها⁵⁷ و کموسینگنال‌ها⁵⁸ی انسانی عمل می‌کنند.

مسلم است که تن گی‌ها با استریت‌ها متفاوت نیست، و اگر بود، تمایز آنها از یک‌دیگر از این که اکنون هست بسیار آسان‌تر می‌بود. با این حال، چنانکه **فصل نهم** توضیح می‌دهد، گزارش‌هایی نیز از تفاوت‌های کالبدشناسانه‌ی نامحسوس موجود است که شامل تفاوت نسبی ابعاد تنه و اندام‌های بدن و تفاوت‌هایی در استخوان‌بندی صورت می‌شود. همچنین تفاوت‌هایی در تسلط⁵⁹ ساختاری و کارکردی یک نیمکره‌ی مغز به نسبت نیمکره‌ی دیگر موجود است. و نیز گزارش‌هایی از تفاوت‌های نامحسوس اما قابل تشخیص در رفتارهای غیرارادی مانند شیوه‌ی راه رفتن و کیفیت صدا نیز موجود است و

⁵³ Gendered Psychological Traits

⁵⁴ Gendered Traits

⁵⁵ Drosophila fruit fly

⁵⁶ Ram

⁵⁷ Pheromone

⁵⁸ Chemosignal

⁵⁹ Lateralization

تشخیص این عوامل نامحسوس اساس گی دار⁶⁰ به شمار می آید، یعنی معیاری که بر اساس آن می توان با احتساب احتمال خطا، احساس کرد کسی که با او روبرو شده ای گی است یا استریت.

فصل دهم به کشف بسیار جالب یک گروه پژوهشی کانادایی می پردازد: ترتیب زمانی تولد پسر در خانواده در احتمال گی بودن او تأثیر می گذارد. به طور مشخص می توان اینطور گفت: احتمال گی شدن در پسری که برادران بزرگتر از خود دارد، به نسبت پسری که برادران بزرگتر از خود ندارد، بیشتر است. پژوهشگران کانادایی شواهدی ارائه داده اند که نشان می دهد تأثیر برادر بزرگتر نتیجه ی کنش و واکنش های زیست شناسیک میان زن حامله و جنین وی است.

فصل یازدهم از دوتایی گی و استریت، که در عنوان کتاب القا شده، فرا می رود و موضوع جنجالی دوجنسگرایی در مردان و زنان، و نیز جنبه های دیگر بیان جنسی و جنسیتی مانند بی گرایشی جنسی، تمایل جنسی به کودکان، و تراجنس بودن را مورد بررسی قرار می دهد.

فصل آخر تلاش من در طرح و ارائه ی شواهد گوناگون به همراه هم در یک نظریه ی منسجم پیرامون گرایش جنسی است. آنچه من مطرح می کنم این است که همان روندی که در شکل گیری زیست شناسیک تن و مغز ما به عنوان زن و مرد دخالت دارد، در شکل گیری گرایش جنسی ما نیز دخالت دارد. با وجود این، بر این نیز تأکید می کنم که حتی اگر دوجنسگرایی را در نظر نگیریم، قادر به توضیح دقیق این که چرا یک فرد مشخص، گی و یا استریت می شود نیز نیستیم. هنوز بسیار چیزها هست که می بایست کشف شود، و توجه را به نکات گوناگون بسیاری برای پژوهش های آتی جلب می کنم.

بسیاری از عبارات تخصصی به صورت لمیده نگاشته شده و در پانوشتها توضیح داده شده اند.

گی، استریت، و چراپی اش

گرایش جنسی چیست؟

گرایش جنسی می‌بایست به جنس شریک جنسی مورد نظر ما مربوط شود. به عبارت دقیق‌تر، این همان ویژگی است که ما را برای تجربه‌ی کشش جنسی به کسانی از جنس م وافق خود (همجنسگرا: گی، لزبین)، و یا به کسانی از جنس مخالف (گرجنسگرا، هتروسکسوال، یا استریت) و یا به میران متفاوتی به هر دو جنس (دوجنسگرا، آماده می‌سازد. در این فصل، گسترده و پیامدهای این معنا را بررسی می‌کنم.

گرایش جنسی، همانطور که در بالا تعریف شد، تنها یکی از جنبه‌های جنسی فرد است؛ جنبه‌های بسیار دیگری هم هست. معمولاً در گفتار عامه (و گاه در کلام توهین آمیز) اسم‌هایی مانند بی‌گرایشی جنسی⁶¹، چند-یاری/رابطه همزمان با چند نفر⁶²، همه‌جنس گرایی⁶³، شریک به شریک/ضریدری⁶⁴، تک‌پر/رابطه متعهد با یک نفر⁶⁵، تراجنسی⁶⁶، تراجنسی پسند⁶⁷، زن گی پسند⁶⁸، چاقال پسند⁶⁹، سادیست⁷⁰، مازوخیست⁷¹، حشری⁷²، زن حشری⁷³، سردمزاج⁷⁴، بوچ⁷⁵، فم⁷⁶، خرس⁷⁷، توینک⁷⁸، رایس کوپین⁷⁹، تاپ، بات، جنده⁸⁰، جان⁸¹، پلنگ⁸²، شکار پلنگ⁸³، بچه‌باز⁸⁴، متجاوز⁸⁵ را می‌شنویم. طنین آشنای این عبارات‌ها نشانه‌ی توجه گسترده‌ای به جنبه‌های دیگر جنسی علاوه بر گرایش جنسی است. در فصل ۱۱، در یکی دو تا از این جنبه‌کنندوکاو مختصری خواهیم کرد، اما به طور کل، موضوع این کتاب به کشش جنسی مردها و زن‌ها، و چگونگی شکل‌گیری چنین کششی می‌پردازد.

محدوده‌ی گرایش جنسی

-
- 61 Asexual
 - 62 Poly
 - 63 Pansexual
 - 64 Swinger
 - 65 Monogamous
 - 66 Tranny
 - 67 Tranny Chaser
 - 68 Fag Hag
 - 69 Chubby Chaser
 - 70 Sadist
 - 71 Masochist
 - 72 Sex Maniac
 - 73 Nymphomaniac
 - 74 Frigid
 - 75 Butch
 - 76 Femme
 - 77 Bear
 - 78 Twink
 - 79 Rice Queen
 - 80 Hooker
 - 81 John
 - 82 Cougar
 - 83 Cougar Bait
 - 84 Child Molester
 - 85 Rapist

معمولن گرایش جنسی را بر اساس کشش جنسی فرد به مرد یا به زن در نظر می‌گیریم، یعنی احساس او، چنانکه در پاسخ به پرسش‌های مستقیم نظیر «آیا شما از نظر جنسی به مردها کشش دارید یا به زن‌ها، یا هم به مردها و هم به زن‌ها؟» به زبان می‌آورد. البته این پرسش در اشاره به احساس مصاحبه‌شونده در رابطه با کشش جنسی او در همان لحظه‌ای که سؤال مطرح شده، نیست، بلکه به ویژگی‌هایی اشاره دارد که او را در طول یک بازه‌ی زمان طولانی و شاید سراسر زندگی بزرگسالی در معرض چنین احساساتی قرار داده است.

در برخی مطالعات، از جمله کارهای پیشرو آلفرد کینسی در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، به این نکته توجه شده که رفتار جنسی - ارتباط عملی جنسی با مردها و یا با زن‌ها - گرایش جنسی او را تعریف می‌کند. اشکال این رویکرد آن است که رفتار جنسی تحت تأثیر عوامل بسیاری است که هیچ ارتباطی با احساسات جنسی فرد ندارند، و در طول زمان متغیر است. آیا یک زن زندانی، تنها به دلیل ارتباط جنسی با زن‌های همبند خود، لژیون است؟ به احتمال زیاد، نه. آیا یک مرد فقط به خاطر پیروی از آموزه‌های کلیسایی خود به این مضمون که «ایمان داشته باشید و تولید مثل کنید» استریت است؟ به احتمال زیاد، نه.

عوامل مؤثر در انتخاب شرکای واقعی جنسی، شامل در دسترس بودن شرکای جنسی، باورهای اخلاقی فرد، تمایل به پیروی از آداب و سنن و یا فرزندآوری، کنجکاوی، زمینه‌های مالی، و نظایر آن است. درست است که در مواردی، کردار از گفتار رساتر است، برای مثال می‌توان به کردار مردی اشاره کرد که خود را استریت معرفی می‌کند، اما در توالت‌های عمومی مردانه به دنبال شریک جنسی می‌گردد. مردم همیشه در مورد خود واقعیت را به زبان نمی‌آورند؛ حتی ممکن است واقعیت خود را ندانند. با این حال، در توضیح گرایش جنسی افراد، بهترین کاری که می‌توانیم بکنیم این است که گوش کنیم ببینیم خود در مورد احساسات خویش چه می‌گویند.

کشش، شاید یک اتفاق منفرد و واحد نباشد. کشش جنسی داریم به معنای ورود به ارتباط جنسی عملی، و کشش عاطفی یا احساسی داریم به معنای تمایل به صمیمیت و نزدیکی، بدون آن که لزوماً با تماس جنسی ابراز شود.

کشش عاطفی به تدریج به دوستی نزدیک تبدیل می‌شود و ممکن است هیچ ارتباطی با سکس نداشته باشد. به همین خاطر بسیاری از پژوهشگران عقیده دارند برای تعیین گرایش جنسی، کشش جنسی معیار قابل اطمینان‌تری است. در این کتاب، من در واقع «کشش جنسی» را به معنای کشش جسمی به کار می‌برم.

اگر چه کشش جنسی معمولاً با پرسیدن سؤال ساده‌ای از مردم با مضمون «به چه کسانی تمایل دارید» ارزیابی می‌شود، اما روش‌هایی هم هست که فارغ از گفتگوی کلامی انجام می‌شود. برای مثال، مردم به تصویر کسانی که از نظر جنسی برایشان جذابیت دارند مدت طولانی‌تری چشم می‌دوزند. به این ترتیب، اندازه‌گیری زمانی که فرد عکس مردان و زنان نیمه‌برهنه را از نظر می‌گذراند می‌تواند معیاری برای ارزیابی گرایش جنسی او باشد⁸⁶.

گرایش جنسی ممکن است تا حدودی ناآگاهانه عمل کند و تنها در آزمایشگاه‌ها نمایان شود. دو گروه از پژوهشگران، روی صفحه کامپیوتر، به افرادی که مورد پژوهش قرار داشتند تصاویری از مردان و زنان برهنه نشان دادند اما مانع آن شدند که تصاویر به خودآگاه این افراد برسد⁸⁷ (به این شکل که تصاویر را بسیار سریع از مقابل یک چشم فرد می‌گذراندند و در همان حال با عبور سریع تصاویری شدیداً متضاد و مغشوش از مقابل چشم دیگر، مانع رسیدن تصاویر اول به ناخودآگاه فرد می‌شدند). بلافاصله پس از آن، این افراد می‌بایست تمرینی به نام تبعیض دیداری انجام می‌دادند که شامل ابراز نظر در امتداد یک خط بود.

با وجود آن که افراد مشاهده‌ی چهره‌ی آدم در تصاویر را انکار کردند، اما اگر خط سرجایی که پیش از آن تصویر مورد علاقه‌ی آنها قرار داشت، (تصویر زن برهنه از مقابل دید دگرجنس‌گرا عبور داده می‌شد)، تمرین تبعیض دیداری را

⁸⁶ Lippa et al. 2010" Lippa, 2016.

⁸⁷ Jiang et al. 2006" Legere et al., 2016.

بهتر از زمانی انجام می‌دادند که خط سر جایی قرار می‌گرفت که پیش از آن تصویری که برایشان جذاب نبود، قرار می‌گرفت (مثلاً تصویر مرد برهنه از مقابل چشم مرد دگرجنسگرا عبور داده می‌شد). این نتیجه نشان می‌دهد که فرد، ناخودآگاه به تصاویری دقت می‌کند که برایش جذاب‌تر هستند و تمرین تبعیض دیداری⁸⁸ روشن می‌کرد که فرد به تصاویر مربوط به کدام علاقه‌ی بیشتر دارد.

به عنوان جایگزینی برای احساسات و یا رفتار، پژوهشگران گاهی از تحریک‌شدگی به عنوان معیاری برای تعیین گرایش جنسی استفاده می‌کنند. تحریک جنسی یعنی فرد از نظر جنسی «تحریک» شود: تحریک جنسی یک موقعیت موقت هیجان‌زدگی است که فرد زمانی دچار آن می‌شود که در حضور شریک جنسی که به او کشش دارد، یا هنگام تماشای تصاویر اروتیک، و یا هنگام تخیل عمل جنسی و یا در حال انجام عمل جنسی است. یکی از راه‌های اندازه‌گیری تحریک جنسی، ارزیابی عکس‌العمل روان‌شناختی به محرک اروتیک در آزمایشگاه است. در مورد مردها، این روش با استفاده از یک ترانسفورماتور⁸⁹ که در دور کیر قرار می‌گیرد و میزان تحریک‌شدگی کیر هنگام تماشای تصاویر اروتیک را می‌سنجد، انجام می‌شود. در مورد زن‌ها، می‌توان از آنالوژی استفاده کرد که هنگام هیجان جنسی که خون زیر پوسته‌ی دیواره‌های کس می‌دود، تغییر رنگ را اندازه‌گیری کرد. رطوبت واژنی نیز می‌تواند معیاری برای ارزیابی تحریک جنسی باشد.

احتمال دارد پدیده‌های تناسلی مشابه آنچه یاد شد، دست کم در مردان، با کشش جنسی ارتباط نزدیک داشته باشند، و در صورت اکراه فرد به ابراز صادقانه‌ی احساسات خود، اندازه‌گیری و ارزیابی شده و جایگزین بیان صریح شخص شود. به این منظور، سنج‌های تناسلی گاهی برای تحلیل احساسات جنسی افرادی که به جرم آزار جنسی کودکان متهم و یا محکوم شده‌اند، بکار می‌رود. استفاده از دیدبانی واکنش‌های تناسلی، روشی وقت‌گیر است و همچنین نقض حریم خصوصی فرد است و مناسب استفاده در پژوهش‌های جنسی نیست، اما به چند پژوهشی که در آن‌ها از این روش استفاده شده، اشاره خواهیم کرد.

جنبه‌ی دیگر تحریک‌های جسمی، شامل تغییراتی در اندازه‌های مردمک چشم می‌شود. مردمک چشم در موارد گوناگون تغییر اندازه می‌دهد، و یکی از این موارد تحریک جنسی است. مردمک چشم فرد، هنگامی که تصویر کسانی که از نظر جنسی به آنها تمایل دارد را تماشا می‌کند، بیش از هنگام تماشای تصاویر کسانی که از نظر جنسی به آنها تمایل ندارد، باز می‌شود.⁹⁰ به استفاده از این روش، و نیز سنج‌های جسمی دیگر برای اندازه‌گیری تحریکات جنسی در چند فصل این کتاب اشاره خواهیم کرد.

یک وضعیت تحریک جنسی دیگر هم هست که در لایه‌های زیرین و درونی، پیش از تحریک جنسی و به موازات آن اتفاق می‌افتد و گاه حتی با هیچ نشانه‌ی تحریک اعضای تناسلی همراه نیست. برخی پژوهشگران از مردم می‌خواهند درجه‌ی تحریک جنسی خود را، مثلاً با جلو یا عقب کشیدن یک اهرم هنگام تماشای عکس یا تصاویر ویدئویی گوناگونی که احتمال تحریک‌آمیز بودن دارند، ابراز کنند. برخی دیگر از پژوهشگران می‌کشوند تحریکات جنسی درونی را با استفاده از فناوری تصویربرداری از مغز اندازه بگیرند. با این حال، من هنوز قانع نشده‌ام که میان تحریک‌شدگی درونی و تجربه‌ی تحریک جنسی (در تقابل با ویژگی‌های گرایش جنسی) تفاوت زیادی وجود داشته باشد.

گرایش جنسی در مردان و زنان

چنان که در نمودار ۱.۱ دیده می‌شود، می‌توانیم گرایش جنسی در زنان و مردان را در دو شیوه‌ی جایگزین در نظر بگیریم. عبارت‌های معمول گرایش جنسی مانند دگرجنسگرا، دوجنسگرا، همجنسگرا، برابری گرایش جنسی در هر دو جنس اشاره دارد. دگرجنسگرایی، هم در مردان و هم در زنان، یعنی کشش به جنس مخالف؛ همجنسگرایی یعنی کشش به هم‌جنس؛ و دوجنسگرایی یعنی کشش به هر دو جنس. از جنبه‌ی فرهنگی این عبارات درست به نظر می‌رسند زیرا در هر دو جنس،

⁸⁸ Visual Discrimination Task

⁸⁹ Transducer

⁹⁰ Rieger & Savin-Williams, 2012.

دگرجنسگراها در اکثریت هستند و معمولاً طبیعی به نظر می‌آیند و در هر دو جنس همجنسگراها (شاید دوجنسگراها) معمولاً اقلیتی کوچک و گاه بدنام به شمار می‌آیند.

نمودار ۱.۱

نمودار ۱.۱ از جنبه‌ی جایگزین‌گرایی جنسی یا بر اساس جنس مشخص کسی که فرد به او کشش دارد (چنانکه در هر کدام از بیضی‌های اریب دیده می‌شود) و یا بر این اساس که به جنس موافق یا جنس مخالف کشش دارد (چنانکه در خصوص افقی چهار گوشه‌ی نمودار دیده می‌شود).

اما آیا این عبارات برای درک علت‌ها ما را به معنای منطقی خاصی راهنمایی می‌کنند؟ به عبارت دیگر، وقتی می‌اندیشیم که چه چیزی باعث دگرجنس‌گرایی شدن و یا همجنس‌گرایی شدن آدم‌ها می‌شود، آیا باید در مردها و زنها به دنبال علت‌هایی که مشابه عمل کرده‌اند، بگردیم؟

مسلم است که می‌توان در روند رشد نمونه‌هایی طرح کرد که در هر دو جنس عملکرد مشابه دارند. بگذارید چند نمونه‌ی فرضی در نظر بگیریم. در یک نمونه، فرض را بر این می‌گیریم که شکل‌گیری هتروسکسوالیته شامل روند روانشناختی در سال‌های اولیه‌ی زندگی است. به این معنی که وقتی برای اولین بار در زندگی، جنس خود را پسر یا دختر احساس می‌کنیم، همزمان، دیگری که دارای همین جنسیت هستند را از دسته‌ی شریک‌های بالقوه‌ی جنسی که جذابیت جنسی برای ما دارند، خارج می‌کنیم. به این ترتیب، تنها گزینه‌هایی که می‌توانند مورد کشش جنسی ما قرار گیرند، افرادی هستند از جنس مخالف ما. در این نمونه، هم در میان مردان و هم در زنان، هوموسکسوالیته شاید زمانی پدیدار می‌شود که کودک، خود را متعلق به جنس مخالف تعریف نماید و نه جنسی که بر اساس جنس جسم خود به آن تعلق دارد.

در نمونه‌ی دوم، فرض را بر آن می‌گیریم که هتروسکسوالیته ناشی از روند «دنباله‌روی» است و باعث می‌شود زنان و مردان به هنجارهای فرهنگی ویژه‌ی جنس خود تن بدهند، در حالی که همجنس‌گرایی منتج از روند «شورش» است و به انکار همان هنجارها از سوی هر دو گروه زنان و مردان منجر می‌شود. در این نمونه، یک روند واحد، توضیح بروز همجنس‌گرایی در هر دو جنس است.

در تقابل با چنین فرضیه‌هایی، می‌توان بر تشابه دگرجنس‌گرایی در مردان و همجنس‌گرایی در زنان انگشت گذاشت زیرا گذشته از هر چیز، هر دو به زنان کشش دارند.

به همین ترتیب، دگرجنس‌گرایی در زنان، به نوعی، با همجنس‌گرایی در مردان تشابه دارد زیرا هر دو با کشش به مردان تعریف می‌شوند.

به همین ترتیب، دگرجنس‌گرایی در زنان به نوعی با همجنس‌گرایی در مردان تشابه دارد زیرا هر دو با کشش به مردان تعریف می‌شوند. پژوهشگران جنسی گاه هنگام اشاره به این شیوه‌ی مشاهده، عبارت‌های ویژه‌ای بکار می‌برند مانند «زن-خواه⁹¹» برای مردان استریت و زنان لزبین، و «مرد-خواه⁹²» برای زنان استریت و مردان گی⁹³.

طرح نمونه‌هایی از روند رشد که پشتیبان چنین دیدگاهی باشد نیز بسیار آسان است. برای مثال، می‌توان تخمین زد که یک زن مشخص، باعث انگیزش کشش جنسی به قیافه، صدا، بو، و یا رفتار زنانه می‌شود، و این زن در مردان استریت و زنان

⁹¹ Gynephilic

⁹² Androphilic

⁹³ عبارات مردخواه و زنخواه به طور معمول به عنوان کششی مشخص به مردان و زنان بزرگسال فهمیده می‌شود، در حالیکه همجنس‌گرایی و دگرجنس‌گرایی به معنای کشش به همجنس و یا به جنس مخالف بدون در نظر گرفتن سن دو طرف است. این تمایز ارتباطی به موضوع این کتاب ندارد.

لذیبن فعال است، و همین زن در زنان استریت و مردان گی غیر فعال (و یا غایب) است، و برعکس، زنی هست که باعث انگیزش کشش به قیافه، صدا، بو، و رفتار مردانه می‌شود که در مردان استریت و زنان لذیبن غیر فعال (یا غایب) است.

یک نمونه‌ی فرضی دیگر از همین نوع شاید تأثیرات مفید لذت جنسی به عنوان یک عامل معمول را انگیزخته کند، به طوری که علیرغم جنس خود، فرد برای همیشه به جنس اولین شریک جنسی خود گرایش یابد، و به این ترتیب کسانی که اولین بار با یک زن سکس داشته‌اند، «زن-خواه» می‌شوند (مردان استریت و زنان لذیبن) و آنهایی که اولین بار با مردان سکس داشته‌اند «مرد-خواه» می‌شوند (زنان استریت و مردان گی). همین جا اضافه کنم که من به این نمونه اعتقاد ندارم اما این یکی از نمونه‌هایی است که برای توضیح تحول گرایش جنسی، به ویژه در مورد همجنسگرایی، پیشنهاد شده، چنانکه در **فصل ۲** خواهیم دید.

همچنین می‌توان نمونه‌ای را فرض کرد که پیوندی از هر دو باشد و عناصری از هر دو نمونه‌ای که در بالا یاد شد را در خود داشته باشد. اما نکته‌ی کلی این است: نباید تصویر کنیم یک روند مشابه لزوماً در هر دو جنس منجر به همجنسگرایی (یا دگرجنسگرایی) می‌شود. کاملاً امکان دارد که یک عامل واحد در یک جنس، همجنسگرایی را تقویت کند و در جنس دیگر دگرجنسگرایی را، و یا حتی این که عوامل مؤثر بر گرایش جنسی، در هر یک از دو جنس، با هم بی‌ارتباط‌اند.

ثبات گرایش جنسی

وقتی گرایش جنسی را یک ویژگی می‌نامیم، اشاره به این دارد که در طول زمان ثابت می‌ماند. مسلم است که بیشتر ما باور داریم گرایش جنسی، ثابت می‌ماند، زیرا برای تعریف افراد از عباراتی استفاده می‌کنیم مانند «یک لذیبن» یا «یک مرد دگرجنسگر». اگر گرایش جنسی در حدی منطقی پایا نبود، نسبت دادن آن به افراد، بی‌معنا بود.

عجیب این جاست که مطالعات اندکی افراد را در طول زمان دنبال کرده‌اند که ببینید آیا گرایش ایشان ثابت می‌ماند یا تغییر می‌کند. در یکی از این مطالعات که در ۲۰۱۲ منتشر شد، استیون ماک و ریچارد ایباک (از دانشگاه واترلو، کانادا) داده‌های همه‌پرسی ملی از تحولات میان‌سال در ایالات متحده را بررسی کردند. در این همه‌پرسی از حدود ۲۵۰۰ زن و مرد، که بیشترشان در اواخر دهه سوم زندگی خود بودند، سؤالاتی در مورد گرایش جنسی ایشان پرسیده شده بود و همین سؤالات ده سال بعد نیز تکرار شده بود. از میان کسانی که در مصاحبه اولیه خود را دگرجنسگر تعریف کرده بودند، شمار بسیار کمی (۱.۴٪ از زنان و ۰.۸٪ از مردان) در مصاحبه‌ای که ده سال تکرار شد، گرایش جنسی متفاوتی اعلام کردند. مردهایی که خود را همجنسگر معرفی کردند، بیشتر در معرض قرار داشتند: ۲ تا از ۲۱ نفر (۹.۵٪) تغییر کردند، یکی به دوجنسگرایی و دیگری به دگرجنسگرایی. هویت افراد سه گروه دیگر - مردان دوجنسگر، زنان دوجنسگر، و زنان همجنسگر - از ثبات کمتری برخوردار بود: به ترتیب ۴۷٪، ۶۵٪، ۶۴٪، در مصاحبه دوم گرایش متفاوتی را اعلام کردند. در مطالعاتی که اندکی پیش از آن، و در ابعاد کوچک‌تر در زلاند نو انجام شد، و طی آن با مردان و زنان در ۲۱ سالگی، و بار دیگر پنج سال پس از آن مصاحبه شد، یافته‌های مشابهی به دست آمد⁹⁴.

یک مطالعه‌ی دیگر از لیزا دایموند روانشناس از دانشگاه اوتاه، بر ۸۹ زن جوان تمرکز داشت که در ابتدای این پژوهش، گرایش جنسی نادگرجنسگر داشته‌اند⁹⁵. وقتی ۱۰ سال پس از آن دوباره با آنها مصاحبه شد، همه به جز ۸ نفر همچنان نادگرجنسگر بودند. با این حال، در گستره‌ی وسیع‌تر «نادگرجنسگرایی»، تغییر و تحول‌ها معمولاً نامحسوس‌تر روی می‌دهد، و تغییر در برجسب‌هایی که این زنان بر خود می‌نهادند بیشتر دیده می‌شد تا در مسیر مستقیم کشش ایشان.

⁹⁴ Dickson et al., 2003.

⁹⁵ Diamond, 2003, 2008.

دایموند گمان دارد که زنها عموماً - و حتی شاید مردها - از آنچه به طور معمول تصور می‌شود، از نظر گرایش جنسی، سیال‌تر هستند (قابلیت انعطاف دارند)⁹⁶. با این حال، وی زنان دگرجنسگرا را شامل مطالعه‌ی خود نکرد، و چنانکه در بالا اشاره شد، احتمال کمی دارد که این زنها، دست کم در طول یک دوره‌ی ده ساله، دوجنسگرا و یا لزبین بشوند.

به نظر می‌آید می‌توان از این مطالعات، و مشابه آنها نتیجه گرفت که گرایش بنیادین جنسی افراد به طور معمول دچار تغییر عظیم نمی‌شود. و این با باور عمومی که اطلاق عناوینی مانند استریت، دوجنسگرا، یا گی/لزبین به افراد (و به خود آدم) را درست می‌داند، هم‌راستا است.

گاهی پیش می‌آید که مردان و زنان خیلی دیر در طول زندگی خود، در دهه‌ی چهارم و یا پنجم و یا دیرتر، و گاهی حتی پس از سال‌ها زندگی زناشویی، به عنوان گی یا لزبین «برون آبی» می‌کنند. من با شمار زیادی از این گونه افراد ملاقات کرده‌ام و هنگام گفتگو در باره‌ی تاریخچه‌ی زندگی ایشان، به تفاوت بسیار چشمگیری در میان دو جنس برخوردادم. مردها معمولاً می‌گویند که در تمام طول دوران بزرگسالی، از گرایش خود به هم‌جنس باخبر بوده‌اند. به این گرایش عمل نکرده‌اند (یا کرده‌اند، اما آشکارا عمل نکرده‌اند) و شاید حتی به دلایلی مانند شرم، آموزه‌های مذهبی، و یا علاقه به تشکیل یک خانواده‌ی بنا به اصول عرف، خود را گی به شمار نیاورده‌اند. رابرت بائمن، سناتور آمریکایی، که پیش از برون آبی به عنوان گی، حدود دو دهه با یک زن زندگی زناشویی داشت، در گفتگو با اریک مارکوس تاریخ‌نگار، چنین گفت:

تقریباً بیست سال بعد بود که زنام و کشیش‌مان من را با مسأله مواجه کردند. آن موقع، دیگر یک سناتور بودم، به شدت مشروبات الکلی می‌نوشیدم، با افراد ناباب می‌گشتم، و جایم همیشه در کافه‌های پاتوق گی‌ها بود... در تمام این مدت کاملاً اطمینان داشتم که گی نیستم. که هم‌جنسگرا نیستم. من از این‌جور آدم‌ها نبودم. مردم در شگفت‌اند که چطور می‌توانستم سر خودم را کلاه بگذارم، اما از همان سال‌های کودکی، یاد گرفته بودم در ذهن خود، دور خودم دیواری بکشم... پس از نزدیک به سه سال مشاوره‌های مذهبی و روانپزشکی، تازه توانستم بپذیرم که من گی ام⁹⁷.

اما با زنها که وارد گفتگو شده‌ام، توضیحات بسیار متنوعی می‌دهند اما عموماً گفته‌اند که از احساس کشش خود به زنان کاملاً بی‌خبر بوده‌اند تا آن که در سال‌های بعدی زندگی خود، با یک زن خاص آشنا شده‌اند و یا اتفاق ویژه‌ای در زندگی‌شان روی داده، مانند طلاق. کارول لیفر در یک مصاحبه آنلاین، این را چنین تعریف می‌کند:

انگار زندگی می‌خواست من را سورپریز کند. واقعا روح‌ام خبر نداشت، و در واقع، یک رابطه جسمانی بسیار خوب با یک مرد داشتم. حوالی چهل سالگی‌ام بود که ناگهان عطش شدیدی پیدا کردم به رابطه با یک زن. تمام ذهن‌ام را پر کرده بود، انگار مأموریت پیدا کرده بودم⁹⁸.

به این ترتیب، برداشت غیررسمی من این است که در سطح خودآگاهی از کشش جنسی، شمار کمی از زنان و شمار بیشتری از مردان در سنین بالاتر به سمت یک کشش جنسی واقعی دیگر جذب می‌شوند.

بحث دامنه‌داری جریان داشته است در این مورد که آیا مردان و زنان گی که تمایل به دگرجنسگرا بودن داشته باشند، می‌توانند از طریق گونه‌ای از مداخله، دگرجنسگرا شوند یا نه. روش‌هایی که برای کمک به این افراد پیشنهاد شده شامل روانکاو، دیگر انواع روان‌درمانی، تأثیرگذاری، و برنامه‌هایی با ریشه‌های مذهبی می‌شود⁹⁹.

نقطه نظر غالب متخصصان اعصاب و روان این است که روش‌های تغییر گرایش جنسی و یا درمان‌های اصلاحی شانس موفقیت اندکی دارند اما ممکن است تأثیرات سوء عمیقی بگذارند و به اعتماد به نفس فرد گی به شدت آسیب برسانند¹⁰⁰.

⁹⁶ Diamone, 2016.

⁹⁷ Marcus, 1992

⁹⁸ Neglia, 2009.

⁹⁹ Haldeman, 1994.

¹⁰⁰ American Psychiatric Association, 2007.

رواج انواع گرایش‌های جنسی

[آلفرد] کینسی سنجه‌ای با هفت دسته‌بندی از گرایش جنسی تنظیم کرد که از صفر شروع می‌شد (از منتهی‌الیه دگرجنسگرایی) تا شش (تا منتهی‌الیه همجنسگرایی)، و اعدادی در فاصله‌ی این دو که نمایانگر درجه‌های گوناگون دوجنسگرایی بود. این، مقیاس معروف کینسی بود.¹⁰¹ پژوهشگران کنونی دسته‌بندی‌های کمتری را در نظر می‌گیرند، مثلاً پنج، و یا حتی سه. در مقیاس سه‌دسته‌ای، گرایش‌ها معمولاً با نام «دگرجنسگرا»، به معنای کششی انحصاری و یا تقریباً انحصاری به جنس مخالف؛ «دوجنسگرا» به معنای کشش زیاد به هر دو جنس؛ و «همجنسگرایی» به معنای کششی انحصاری و یا تقریباً انحصاری به همجنس‌های خود شخص دسته‌بندی شده‌اند.

نمودار ۱.۲ گرایش‌های جنسی مردان و زنانی مابین ۴۴-۱۸ ساله‌ی آمریکایی را بر اساس پرسشنامه‌ی انجمن همه‌پرسی ملی از میزان رشد خانوادگی که در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۶ انجام شده، نشان می‌دهد. گروه ۱: فقط به جنس مخالف کشش دارند؛ گروه ۲: بیشتر به جنس مخالف کشش دارند؛ گروه ۳: به هر جنسی کشش دارند؛ گروه ۴: بیشتر به همجنس کشش دارند؛ گروه ۵: فقط به همجنس کشش دارند.

پراکندگی گرایش‌های جنسی در میان مردم با همه‌پرسی‌هایی در مقیاس وسیع به شیوه‌ی نمونه‌های اتفاقی در ایالات متحده و دیگر جاها مورد مطالعه قرار گرفته است.¹⁰²

یافته‌های همه‌پرسی ملی رشد خانواده¹⁰³ که در فاصله‌ی سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸¹⁰⁴ انجام شده، یافته‌هایی است کم‌وبیش معمول. در این مطالعه، ۹۷.۲٪ از مردها و ۹۵.۲٪ از زنها از کشش دگرجنسگرایانه‌ی خود خبر داده‌اند (کشش فقط به جنس مخالف و یا کشش غالب به جنس مخالف)؛ ۰.۵٪ از مردان و ۲.۸٪ از زنان از کشش دوجنسگرایانه‌ی خود خبر داده‌اند (کشش متساوی به هر دو جنس) و ۱.۹٪ از مردها و ۱.۴٪ از زنها از کشش همجنسگرایانه‌ی خود خبر داده‌اند (کشش فقط به همجنس، یا کشش غالب به همجنس). آماران‌اس‌اف‌جی در نمودار ۱.۲ که از سنجه‌ی پنج‌تایی گرایش جنسی استفاده کرده، نمایش داده می‌شود.

اگر چه ارقام به دست آمده در این پژوهش‌ها اندک تفاوتی با هم دارند، اما بیشتر آنها در چند نکته‌ها دارای توافق‌اند. اول این که دگرجنسگرایی در مقیاسی وسیع، رایج‌ترین گرایش جنسی است، هم میان مردان و هم میان زنان. دوم، در بین مردی که نادگرجنسگرا¹⁰⁵ شناخته می‌شوند، [از نقطه‌نظر گرایش جنسی] میان دو جنس تفاوت‌هایی موجود است، برای مثال، شمار مردانی که گفته‌اند که به هر دو جنس کشش برابر دارند، اندک است؛ بیشتر آنها خود را به یکی از دو کفه‌ی ترازو نزدیک‌تر می‌دانند، در حالی که زنها را [در مقایسه با مردها] سختی می‌توان به دو گروه تقسیم کرد زیرا شمار زن‌هایی که

¹⁰¹ Kinsey et al. 1948. (S.L.)

¹⁰² Laumann et al., 1994; Wellings et al., 1994; Smith et al., 2003; Statistics Canada, 2004; Chandra et al, 2011; Hayes et al., 2012 (S.L.)

¹⁰³ National Survey of Family Growth (NSFG)

¹⁰⁴ Chandra et al., 2011. (S.L.)

¹⁰⁵ Non-heterosexual

گفته‌اند کشتش مساوی به هر دو جنس دارند بیشتر از زن‌هایی است که خود را در کفه‌ی همجنسگرایی یا نزدیک به آن قرار داده‌اند. از این دست تفاوت‌های جنسی در همه‌پرسی‌های متعددی دیده شده و گاه بسیار روشن‌تر از آنچه در ان‌اس‌اف‌جی دیده می‌شود، قابل مشاهده است.

شاید دلیل‌اش آن باشد که در همه‌پرسی‌های ملی، در انتشار ابعاد گستردگی همجنسگرایی و شاید حتی دوجنسگرایی بین مردم، کوتاهی شده است. احتمال دارد چنین کم‌پنداری‌هایی به این خاطر روی داده که برخی از پاسخ‌دهنده‌های همه‌پرسی‌ها مایل به ابراز گرایش خود به همجنس، که هنوز در بعضی نقاط مایه‌ی بدنامی است، نبوده‌اند. برای تحقیق در این خصوص، گروهی از اقتصاددانان دانشگاه دولتی اوهایو¹⁰⁶ در یک همه‌پرسی از روشی استفاده کردند که ضمن آن، نیازی نبود که پاسخ‌دهنده‌ها گرایش جنسی خود را آشکار کنند.¹⁰⁷ با این شیوه، معلوم شد که گستره‌ی کشتش جنسی به همجنس بسیار وسیع‌تر از آن چیزی است که در پرسش‌های مستقیم به دست آمده بود.

کریستیان رادر¹⁰⁸، از بنیان‌گزاران وبسایت دوست‌یابی اوکی‌کیوید، برای تخمین تراکم حقیقی همجنسگرایی در ایالات متحده، دست به تحلیل جمعیت‌شناسی زد.¹⁰⁹ وی به این ترتیب نشان داد در ایالات متحده تراکم جمعیتی افرادی که خود را گی معرفی می‌کنند بستگی شدیدی به میزان رواداری هر ایالات نسبت به همجنسگرایان - برای مثال، میزان هر دو در میسی‌سی‌پی پایین و در هاوایی بالا است. اما به نظر نمی‌رسد میزان واقعی تراکم همجنسگرایان (یا دست کم مردان گی) میان ایالات‌های گوناگون تفاوت زیادی داشته باشد زیرا درصد جستجوی پورن در اینترنت که در رابطه با پورن گی مردانه در تمام ایالات به یک اندازه است - حدود ۵٪.¹¹⁰ از این گذشته، تحلیلی از محل تولد و محل سکونت کنونی نشان می‌دهد امکان جابجایی همجنسگرایان، مثلاً، از میسی‌سی‌پی به هاوایی، بیش از دگرجنسگرایان نیست، و به این ترتیب تفاوت میزان مهاجرت توضیحی بر تفاوت‌های میان این ایالت با آن ایالت نیست. به همین خاطر، رادر معتقد است که تراکم پایین کسانی که خود را گی معرفی می‌کنند در ایالت‌های محافظه‌کار به سادگی در نتیجه‌ی اکراه ایشان به تصدیق کشتش خود به همجنس است. اگر چنین باشد، تراکم واقعی همجنسگرایی در ایالات متحده چیزی حدود تراکمی است که در ایالت‌هایی که پذیرای گرایش به همجنس‌اند، گزارش شده است، مثلاً در حدود ۵-۴٪.

بسیاری از گی‌ها و دوجنسگراها باور دارند که رواج کشتش به همجنس بسیار بیشتر از آنی است که در همه‌پرسی‌ها دیده می‌شود. آنها به دو همه‌پرسی اینترنتی ارزیابی بازار کمپانی یو-گو در ایالات متحده و بریتانیا استناد می‌کنند که دریافت کشتش به همجنس بسیار رایج‌تر از آن است که پیش از آن تصور می‌شده - ۲۲٪ و ۲۳٪ از پاسخ‌دهنده‌های این همه‌پرسی‌ها گفتند کاملاً دگرجنسگرا نیستند.¹¹¹ با این حال، این ارقام احتمالاً زیاد معتبر نیستند زیرا پاسخ‌دهنده‌ها به شکل اتفاقی از میان کل جمعیت انتخاب نشده بوده‌اند. علاوه بر این، این ارقام ممکن است تحت تأثیر روندهای فرهنگی که هویت دوجنسگرا را به ویژه در میان نسل جوان «با کلاس» جلوه می‌دهد، تحریف شده باشد. در هر صورت، شواهد موجود حاکی از گستره‌ی رواج حقیقی نادگرجنسگرایی است و سطح آن از آنچه تا کنون در همه‌پرسی‌های ملی به دست آمده بود، بالاتر است.

دوجنسگرایی موضوعی است دشوار و بحث‌برانگیز، و پژوهشگران هنوز در تعریف آن و یا در سنجش آن به توافق نرسیده‌اند. بسیار اتفاق می‌افتد که در پژوهش‌های علمی پیرامون گرایش جنسی، دوجنسگراها را به کل از قلم می‌اندازد و آنها

¹⁰⁶ Coffman et al., 2013. (S.L.)

در این شیوه از «متد استخراج پنهان» پاسخ‌دهنده می‌بایست تعیین می‌کردند چند مورد از مواردی که بیان شده واقعیت دارد و تنها یکی از موارد سوال درباره‌ی گرایش جنسی بود (پاسخ به سوال‌های چندجوابی). با این شیوه، پژوهشگران نمی‌توانستند حتی گرایش جنسی یکی از افرادی که اطلاعات‌اش به این شیوه در همه‌پرسی به دست آمده بود را مشخص کنند اما می‌توانستند با بکارگیری روند آماری، گستره‌ی گرایش‌های جنسی در کل پژوهش مزبور را تعیین کنند.

¹⁰⁸ Christian Rudder

¹⁰⁹ Rudder, 2014. (S. L.)

¹¹⁰ Stephans-Davidowits, 2013. (S. L.)

¹¹¹ YouGov, 2015; YouGove, 2015. (S. L.)

را را با گی‌ها یکی می‌کند و اسم همه را «نادگرجنسگرا» می‌گذارد. به این خاطر من بحث دقیق بر سر دوجنسگرایی را موکول می‌کنم به فصل ۱۱.

آیا گرایش جنسی، دارای طبقه‌بندی است؟

می‌توان گفت یافته‌های کنونی در ظاهر امر، گرایش جنسی مردان را در تخمین اولیه به دو صورت توضیح می‌دهد: استریت و گی. در حالی که گرایش جنسی در زنان بیش از یک کیفیت ابعادی دارد و بر طیفی از جهت‌گیری گسترده است. تقسیم [گرایش جنسی] زنان به دو دسته (یا حتی سه دسته) شاید بیشتر برای سهولت زبانی باشد تا بیان یک واقعیت ملموس.

می‌توان از مجموعه روند آماری عینی به نام تحلیل تاکسومتریک¹¹² برای بررسی این که یک ویژگی روانشناختی، هر چند در آمار خام دارای بُدهای گوناگون به نظر آید، آیا در واقع بر یک ساختار قطعی بنیادین استوار است، استفاده کرد. طبقه‌ای که طی این روند تحقیقی به دست آید، آرایه¹¹³ نامیده می‌شود. چندین گروه پژوهشی از این روش در تحلیل و بررسی گرایش جنسی استفاده کرده‌اند.¹¹⁴ آخرین و گسترده‌ترین این پژوهش‌ها بر اساس همه‌پرسی از حدود ۳۳ هزار نفر، و از سوی آلیسا نوریس¹¹⁵ و همکارانش در دانشگاه واشنگتن انجام شد. طی این پژوهش دریافتند که همجنسگرایی در مردان و زنان هر دو، دارای آرایه، و طبقه‌بندی است. آرایه‌ی مردانه شامل ۳٪ از مردان مورد تحقیق می‌شد و نه تنها مردانی که خود را گی معرفی کرده بودند را در برمی‌گرفت، بلکه تقریباً تمام مردانی را که از درجه‌ای از کشش دوجنسگرایانه در خود خبر داده بودند، شامل می‌شد. آرایه‌ی زنانه شامل ۲.۷٪ از شمار زنان مورد تحقیق می‌شد. با این حال، این آرایه شامل شماری کمتر از نصف زنانی می‌شد که از درجه‌ای از کشش همجنسگرایانه در خود خبر داده بودند؛ بقیه خارج از این آرایه قرار می‌گرفتند. این برآمد، چنین القا می‌کند که زن‌ها به عنوان یک گروه، دارای اندازه‌ای از سیالیت کشش جنسی هستند، اما نه در آن حد که طبیعت طبقه‌بندی شده‌ی گرایش جنسی زنانه را مبهم کند.

اگر این برآمد درست باشد، شاید بتوان پرسید چه چیزی باعث همجنسگرایی هم در مردان و هم در زنان می‌شود، اما پاسخ به این پرسش، حاوی توضیحی که برای درک گرایش جنسی در زنان، به اندازه‌ی درک گرایش جنسی در مردان، کافی باشد، نیست.

گرایش جنسی در فرهنگ‌های گوناگون

آیا همجنسگرایی در فرهنگ‌های مختلف و در دوره‌های گوناگون تاریخی وجود داشته؟ و اگر داشته، آیا شمار گی‌ها به همین اندازه‌ای بوده که ما امروزه در جوامع معاصر غربی مشاهده می‌کنیم؟

جواب به پرسش اول این است: احتمالاً نه. بنا به یک برآورد انسان‌شناسی در ادبیات از سوی ژولیان بارتز و همکارانش در دانشگاه مونت‌پلیه‌ی فرانسه، همجنسگرایی مردانه از بخش اعظم فرهنگ بی‌طبقه‌ی بشری، یعنی فرهنگ‌هایی که غالباً از شکارگر-گردآور یا شبانان، که فاقد طبقه‌بندی اجتماعی بودند، غایب است¹¹⁶. اینجا، منظور از همجنسگرایی مردانه، به سادگی، رفتار همجنسگرایانه نیست بلکه وجود مردان بزرگسالی است که ترجیح درازمدت‌شان برای شریک جنسی، یک مرد باشد، حتی زمانی که شریک جنسی زن در دسترس است. البته شاید چنین مردانی از نظر افتاده باشند، به ویژه که «تنها گی‌های دهکده» بوده‌اند (عبارت افتخارآمیز دافید، قهرمان گی سریال تلویزیونی بی بی سی به نام *بریتانیای کوچک*) و هرگز به دهکده‌های دیگر نرفته‌اند مگر برای غارت و دستبرد.

¹¹² Taxometric Analysis

¹¹³ Taxon

¹¹⁴ Haslam, 1997; Gangsted et al., 2000; Norris et al., 2015.

¹¹⁵ Alyssa Norris

¹¹⁶ Barthes et al., 2015.

با این وجود، بر اساس اطلاعات کنونی، نمی‌توان به آسانی ادعا کرد که همجنسگرایی مردانه جهانشمول است و یا این ویژگی در میان اجتماعات انسانی نیاکان ما موجود بوده است. در فصل ۷ به این مورد بیشتر خواهیم پرداخت. همجنسگرایی زنانه نیز در میان فرهنگ‌هایی که فاقد طبقه‌بندی اجتماعی بوده‌اند، استناد کافی نیافته است.

در فرهنگ‌های دارای طبقه‌بندی اجتماعی یا فرهنگ‌های غربی‌شده اما به نظر می‌آید که همیشه اقلیتی از افراد همجنسگرا وجود داشته‌اند، و تناسب آن شاید در سراسر جهان تفاوت چشمگیری نداشته باشد. فرد ویتام¹¹⁷ جامعه‌شناس در جوامعی که کمتر غربی شده‌اند، مانند گواتمالا و فیلیپین، دست به تحقیقاتی زد. وی به این نتیجه رسید که در این فرهنگ‌ها، حدود ۵٪ از مردان ساکن شهرهای بزرگ گی هستند، که با رواج تخمینی همجنسگرایی مردانه در شهرهای بزرگ غربی مانند لندن، همخوانی دارد.

در مورد پرسش مربوط به حضور همجنسگرایی در تاریخ باستان باید گفت مشکل این است که تصور از گرایش جنسی و یا توصیف آن، به شکلی که امروزه رایج است، نبوده است. مثلاً، عبارت همجنسگرا¹¹⁸ در دهه‌ی ۱۹۸۰ به میان آمد. در فرهنگ‌های غربی پیش از آن، اغلب مردم همجنسگرایی را نه به عنوان ویژگی گروه معینی از مردم، بلکه به عنوان رفتاری گناه‌آلود و یا خطاکار (لواط) تصور می‌کردند که هر کسی ممکن است هوس ارتکاب آن به سرش بزند. تا جایی که هیچ تصور نمی‌شد گروه مشخصی از مردم هستند که ویژگی ایشان تمایل به همجنس است، بلکه تمرکز را بر یک زیرشاخه می‌گذاشت که ما امروز مردان و زنان گی می‌نامیم - مردان گی که رفتار و نقش‌پذیری اجتماعی به شدت زنانه دارند و زن‌های گی که به شدت مردانه‌اند.

برای مثال، اصطلاح مالی¹¹⁹ در قرن هجدهم در لندن به همجنسگرایان مرد اطلاق می‌شد که در «مالی‌سراها¹²⁰» جمع می‌شدند و لباس‌های زنانه می‌پوشیدند و رفتارهای زنانه بروز می‌دادند و روابط همجنسگرایانه ایجاد می‌کردند و نام‌اش را گذاشته بودند «ازدواج».¹²¹

احتمال آن هست که در آن مردهای همجنسگرایی هم بوده‌اند که نقش‌های جنسیتی مرسوم‌تری را ایفا می‌کرده‌اند و ترجیح می‌داده‌اند که گمنام بمانند. در هر حال، آشکارسازی داوطلبانه در قرن هجدهم انگلستان، جایی که لواط همچنان از جرائم بزرگ و درخور اشد مجازات به شمار می‌رفت، چشم‌انداز دل‌پذیری نداشته است.

در برخی فرهنگ‌ها، زنان تا پیش از ازدواج در پرده نگاه داشته می‌شدند و در نتیجه مردها نمی‌توانستند آنها را ببینند و به عنوان شریک جنسی قابل دسترسی نبوده‌اند. در چنین محیط‌هایی، مردان بزرگسال، به ویژه مردان جوان مجرد، پسران نوجوان را به عنوان شریک جنسی برمی‌گزیده‌اند. یونان باستان، از نمونه‌های بارز است، تا آنجا که «عشق یونانی» از سالیان دراز به عنوان مترادف همجنسگرایی بکار می‌رفته است.¹²² نمونه‌ی نزدیک‌تر، فرهنگی همجنس است که در افغانستان، تحت حاکمیت طالبان، هنگامی که زن‌ها همه پشت برقع‌هایشان پنهان بودند، موجود بود. در مقاله‌ای از *لس‌آنجلس تایمز*¹²³ به گفته‌ی یکی از ساکنان قندهار اشاره شده بود که گفته بود «پسرها را دوست دارم، اما دخترها را بیشتر دوست دارم». «مشکل این است که ما نمی‌توانیم زن‌ها را ببینیم که ببینیم زیبا یا نه. اما پسرها را می‌توانیم ببینیم، و در نتیجه می‌توانیم نظر بدهیم که کدام زیبا است».¹²⁴ بنا به گفته‌ی یک پروفیسور محلی متخصص در رشته‌های درمانی که برای مقاله‌ی مزبور با او مصاحبه شده بود، نزدیک به نیمی از مردان قندهار یکی دو بار سکس با پسرها را تجربه کرده بودند.

¹¹⁷ Fred Witam, 1983

¹¹⁸ The term *honosexual*

¹¹⁹ Molly

¹²⁰ Molly Houses

¹²¹ Norton, 1999.

¹²² Dover, 1978.

¹²³ Los Angeles Times

¹²⁴ Reynolds, 2002.

در چنین فرهنگ‌هایی، انتخاب پسرهای نوجوان به عنوان شریک جنسی انعکاسی است از این واقعیت که این جوان‌های پیریش و فاقد عضله و استخوان‌بندی مردانه، بیش از مردان بزرگسال به زن‌ها شباهت دارند. به همین دلیل، اشتباه است اگر گفته شود اکثر مردان یونان باستان، و افغانستان [زمان حاضر]، اگر پای انتخاب شریک جنسی در میان باشد، ترجیح اول‌شان مرد است. آنچه البته چنین فرهنگ‌هایی به نمایش می‌گذارند، ابغادی است که تمایل جنسی و رفتار جنسی در دایره‌ی گزینه‌های محدود بروز می‌کنند، دقیقاً همانطور که در زندان و یا در محیط‌های تک‌جنسی امروز پیش می‌آید.

اما حتی در یونان باستان نیز این آگاهی وجود داشت که برخی مردها و زن‌ها علاقه‌ای عمیق به شریک جنسی همجنس خود دارند. به این موضوع در ضیافت افلاطون، آنجا که یکی از حاضران در بزم میگساری، افسانه‌ی فی البداهه‌ای از خلقت در توضیح وجود مردان و زنان هوموسکسوال و هتروسکسوال تعریف می‌کند، به صراحت پرداخته شده است.

روایت افلاطون می‌تواند به معنای اولین نظریه ژنتیک پیرامون گرایش جنسی برداشت شود.¹²⁵ در واقع، دو تا از حاضرین در بزم، پاسانیاس و آگاتون، یک زوج گی بوده‌اند که معروف است تا اواخر بزرگسالی با هم زندگی کرده‌اند – رابطه‌ای حاکی از این که این دو تا به معنای امروزی کلمه، همجنس‌گرا بوده‌اند. اما به نظر می‌رسد این رابطه‌ی طولانی و بادوام ایشان، در آن زمان غیرمعمول بوده است.

ما اطلاعی در دست نداریم که بدانیم شیوه‌های امروزی همجنس‌گرایی تا چه اندازه در یونان باستان معمول بوده، فقط همین قدر می‌دانیم که وجود داشته است.

مردم‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که روابط جنسی میان مردان و میان زنان در فرهنگ‌های غیرغربی در ابعاد وسیعی روی می‌داده است. بنا به قاعده‌ای که به ویژه عمومیت داشته، پسرهایی که از زمان کودکی زنانه به نظر می‌آمده‌اند، می‌توانسته‌اند در بزرگسالی تصمیم بگیرند که می‌خواهند نقش جنسیتی زنانه را برگزینند و یا ترکیبی از زن و مرد، و حتی می‌توانسته‌اند با مردانی که دارای مردانگی معمول بوده‌اند وارد رابطه‌ی جنسی شوند و یا ازدواج کنند.¹²⁶

در بسیاری از فرهنگ‌های بومی آمریکایی، به چنین افرادی نام‌های ویژه داده می‌شد مانند وینکته¹²⁷ در زبان لاکوتا¹²⁸، و آنها را دارای دو-روح¹²⁹ به شمار می‌آورده‌اند که در جامعه نقش‌های ویژه به عهده می‌گیرند.

یک مرد لاکوتایی ریشه‌ی «بیولوژیک» وینکته‌ها اینطور توضیح داد: «تصور ما این است که اگر دو نطفه در رحم زنی رشد کند، و اگر قرار باشد دوقلو به دنیا بیاورد، گاهی دو کودک در رحم او تبدیل به یکی می‌شوند، موجودی نیمه-مرد/نیمه-زن».

130

به همین ترتیب، در فرهنگ‌های غیرغربی مواردی دیده می‌شود که زنانی نقش‌های مردانه و یا مردانه/زنانه گرفته‌اند و با زنانی که دارای ویژگی‌های معمول زنانگی بوده‌اند، زندگی مشترک آغاز کرده‌اند. والتر ویلیامز به موردی از قرن شانزدهم اشاره می‌کند که چنین زنانی در شمال شرقی برزیل زندگی می‌کرده‌اند: «[این زن‌ها] موهای خود را کوتاه نگاه می‌داشته‌اند، و با تیر و کمان به جنگ می‌رفته‌اند و شکار می‌کرده‌اند؛ همیشه با مردان نشست و برخاست داشته‌اند؛ هر یک زنی داشته که

¹²⁵ Plato put the account into the mouth of the comic playwright Aristophanes, who described how humanity originally existed as double creatures, like pairs of present-day human stuck together. Some of these pairs consisted of two males, some of two females, and some were male-female hybrids. In punishment for their transgression an angry god cut them all into halves. Sexual attraction, Aristophanes said, is the desire to be reunited with one's ancestral other half. Thus the three kinds of original creatures gave rise to gay men, lesbians, and heterosexual men and women, respectively. Plato may have created the story by expanding on a preexisting myth of the creation of men and women by division of a single ancestral creature; such stories existed in Egyptian mythology (with the god Geb and goddess Nut), Jewish mythology (where Eve was formed from Adam's rib), and possibly Babylonian mythology.

¹²⁶ W. L. Williams, 1986; Nanda, 1998; Vasey & Bartlett, 2007.

¹²⁷ Winkte

¹²⁸ Lacota

¹²⁹ Two-Spirit

¹³⁰ Lame Deer & Erdoes, 1972.

خدمات اش را می‌کرده و می‌گفته که با آن زن در رابطه‌ی ازدواج است، و این دو با هم مثل زن و شوهر حرف می‌زده و رفتار می‌کرده‌اند.¹³¹ جهانگردان راه‌های آبی عظیم برزیل را به خاطر شباهت این زنان به زنان سلحشور اسطوره‌های یونانی، «رود آمازون» می‌نامیده‌اند.

مردمان دو-روحي و آمازون‌ها به طور مسلم همجنسگرا بوده‌اند زیرا تمایل دائمی ایشان به افرادی دارای آناتومی شبیه به خود ایشان بوده است. با تمام این احوال، اینها همچنين آن‌چيزی که ما امروز تراجنسیتی می‌نامیم بوده‌اند، که البته مردان و زنان گی معاصر این ویژگی را ندارند. کسانی هستند در جامعه‌ی ما، مانند مردان گی بسیار زنانه، و زنان گی بسیار مردانه، که حوزه‌ی هویت همجنسگرایی ایشان با هویت تراجنسیتی ایشان همپوشانی دارد. یک نمونه‌ی ممکن آمریکایی، چاز بونو¹³²، کنشگر حقوق دگرباشان است که هنگام تولد، دختر بوده، و سال‌ها خود را لزبین تعریف می‌کرده است. در ۲۰۰۹، بونو اعلام کرد که جنس خود را به مرد تغییر می‌دهد. ممکن است مردان دو-روحي و آمازون‌ها هم در حوزه‌ی هویتی مشابهی قرار داشته باشند.

در این صورت، آن افرادی که دارای ویژگی‌های جنسیتی معمول بوده‌اند و با مردم دو-روحي یا آمازون‌ها وارد زندگی مشترک می‌شده‌اند، چه نامیده می‌شوند؟ آیا آنها را می‌توان همتای مردان و زنان همجنسگرایی معمول امروزی دانست؟ امکان زیادی دارد که بسیاری از آنها چنین بوده باشند، اما معمولاً آنها را هیچ متفاوت با زن‌ها و مرد‌های معمولی نمی‌دانستند. برای مثال، مردان اهل لاکوتا که با وینکته‌ها وارد رابطه می‌شدند به طور خیلی عادی پیش یا پس از این رابطه، با زنان بیولوژیک رابطه برقرار می‌کرده‌اند. در گذشته‌های بسیار دور، زمانی که میان مردم لاکوتا چندهمسری رواج داشته، همزمان با یک وینکته و یک زن زندگی می‌کرده‌اند. اگرچه مردانی که با یک وینکته زندگی می‌کرده‌اند معمولاً مورد تمسخر قرار می‌گرفته‌اند، اما کسی آنها را متفاوت نمی‌دیده، در حالی که وینکته‌ها را متفاوت به شمار می‌آورده‌اند. اما اگر بخواهیم آنها را همجنسگرا بنامیم، می‌بایست اطلاعات بسیار بیشتری از آنچه اکنون در دست داریم پیرامون حیات روانی آنها داشته باشیم.

به این ترتیب، آنچه درباره‌ی دوره‌ها و فرهنگ‌های گوناگون می‌آموزیم، تا اندازه‌ای بغرنج است. از یک سو، شواهد گسترده‌ای موجود است که روابط همجنسگرایانه موجود بوده، و نیز افراد همجنسگرا، که ممکن بوده تراجنسی تصور شوند. اما به نظر نمی‌آید شمار غالب مردان و زنان گی در فرهنگ خود ما، در فرهنگ‌های غیرغربی مشابه زیاد و یا آشکار داشته باشد - - کسانی که خود را با جنس بیولوژیک خود تعریف می‌کنند و تمایل پایا به شریک جنسی همجنس دارند. و روابطی که امروزه به نظر ما جزو روابط معمول همجنسگرایانه می‌رسد، یعنی روابط میان زوج‌هایی که از جنس هم، که به طور معمول مرد یا زن شمرده شوند و در یک رده‌ی سنی قرار داشته باشند، در فرهنگ‌های دیگر، از روابط میان افرادی در رده‌های سنی متفاوت و یا جنسیت متفاوت، کمتر معمول بوده و یا کمتر آشکار بوده است. اگر از عبارتی که استفان موری¹³³ جامعه‌شناس بکار برد، یعنی روابط نابرابر سنی¹³⁴ و نابرابر جنسیتی¹³⁵، شکل بر مسلط بر پیوندهای همجنسگرایانه در دیگر فرهنگ‌ها بوده‌اند در حالیکه در فرهنگ خود ما روابط عادلانه، آشکارترین شکل است.¹³⁶

آیا چنین تفاوت‌هایی در میان فرهنگ‌ها، تلاش به درک گرایش جنسی در معناهای بیولوژیک آن را دشوار می‌کند؟ به دلایل گوناگون، احتمالاً چنین تأثیری نخواهد داشت. از یک نظر، این تفاوت‌ها شاید آنقدر که به نظر می‌آید، بزرگ نباشد. احتمال دارد مردان گی جنسیت‌هنجار و مردان گی جنسیت‌ناهنجار هر دو در تمام فرهنگ‌ها وجود داشته‌اند اما همه به یک اندازه آشکار و قابل مشاهده نبوده‌اند. تنها در میان لزبین‌های آمریکایی در صد سال گذشته، نوسان قابل مشاهده‌ای در تأکیدهای فرهنگی بر جنسیت‌ناهنجاری (چنانکه در «دیزل دایکس» می‌توان دید) و جنسیت‌هنجاری، و میان تأکید بر روابط عادلانه و روابطی دارای نابرابری جنسیتی (معروف به روابط بوج و فمه - بنگرید به فصل ۱۱) دیده شده است.¹³⁷

¹³¹ W. L. Williams, 1986.

¹³² Chaz Bono

¹³³ Stephen Murray

¹³⁴ Age stratified

¹³⁵ Gender stratified

¹³⁶ Murray, 2000.

¹³⁷ Kennedy & Savis, 1983' Faderman, 1991.

با این حال، این نوسان‌ها، ناش از حرکت‌های اجتماعی مانند جنبش آزادی زنان در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، شاید پوششی باشد بر یک واقعیت بنیادین و کمابیش ثابت، که حاکی از وجود طیفی از تنوع جنسیتی در رده‌ی زنان گی است؛ همین حکم در مورد مردان گی نیز وارد است.

یک نظریه‌ی بیولوژیک پیرامون گرایش جنسی نه تنها می‌بایست قادر به توضیح پیوند میان همجنسگرایی و گستره‌ی وسیع‌تری از جنسیت‌ناهنجاری باشد بلکه همچنین توضیح دهد که چرا چنین تنوعی در ویژگی‌های جنسیتی میان مردم گی موجود است. بیولوژیست‌ها همچنین می‌بایست اذعان کنند که بخش اعظم آنچه در خصوص گرایش جنسی اهمیت دارد، به ویژه راه‌های گوناگونی که از آن طریق همجنسگرایی و دگرجنسگرایی در جوامع گوناگون بروز کرده و به آن عمل شده است، از حیطه‌ی پژوهش‌های بیولوژیک خارج است.

*من [سیمون له‌وی] به تناوب از همجنسگرا و گی استفاده می‌کنم، اما این دو اسم معانی متفاوت دارند. همجنسگرا رنگ و بوی برجسبی را دارد که به گروه خاصی از مردم می‌زنند؛ گی اما یک معرف خود-گزیده [از سوی جامعه همجنسگرا] است که در سطح وسیعی جایگزین همجنسگرا شده است. من همچنین به تناوب از زنان گی و همجنسگرا استفاده می‌کنم؛ برخی نویسنده‌های دیگر میان این دو عبارت تمایز قائل می‌شوند.